

عبدالرฟیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۱۲)

ظهور ناصرخسرو شاعر متفکر بزرگ ایرانی .

یکی از نابغه‌های بزرگ فکری ایران در قرن پنجم هجری ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی شاهر، حکیم و نویسنده سیاح و داعی بزرگ است، که در بین هم مذهبان خود (اسماعیلیه) به حجت خراسان معروف می‌باشد.

وی در سال ۳۹۴ هجری قمری در قبادیان بلخ بدنیا آمد، در آغاز زندگی در دربار پادشاهان هزارنی اشتغال داشت، اما در سال ۴۳۷ هجری از اشتغالات دیوانی کناره گرفت و در جستجوی حقیقت و کسب معرف و کمال به مسافرت پرداخت، و تا سال ۴۴۴ هجری در مسافرت بسیار برد. و مدت هفت سال سرزمین عربستان و شمال شرقی و جنوب غربی و مرکز ایران و آسیای صغیر و شام و سوریه و فلسطین و مصر و قیروان و نوبه و سودان را سیاحت کرد و سه سال در مصر ماند، در این مسافرتها با حکماء و دانشمندان و علمای ادیان مختلف ملاقات کرد، و به مباحثه در پیوست، و بالآخره بادر نظر گرفتن آرمان مقدس ملی خود، دولت فاطمی مصر را موافق عقیده خود یافت، و بومیله یکی از دعات اسماعیلیه به طریقه فاطمیان گروید، و از جانب خلیفه فاطمی (المستنصر بالله) عنوان (حجت جزیره خراسان) را به اصطلاح

اسماعیلیه گرفت ، و در سال ۴۴۴ هجری که پنجاه سال داشت به خراسان بازگشت و بهبلغ موطن اصلی خود فرود آمد، و بدعوت پرداخت اما با مخالفت علماء و شورش عوام و خصوصیت امیران سلجوقی مواجه شد ، و ناگزیر متوازی گردید ، و به مازندران رفت و اندکی بعد به گرگان و از آنجا نیز به (یمکان) بدخشان پناه بردو تا پایان عمر بادلی شکسته و خاطری افسرده و پژمان در آن پناهگاه به تحقیق و تأثیف و تصنیف پرداخت تا سرانجام در سال ۴۸۱ هجری جهان را بدرود گفت .

آثار معروف مشور او عبارتست از سفرنامه (در شرح مسافرت هفت ساله وی) زاد المسافرین (که عقاید فلسفی او را حکایت میکند) و در سال ۴۵۳ هجری تأثیف گردیده است. وجه دین (درباره احکام شریعت به طریق اسماعیلیه) و رسالات دیگری مانند : خوان اخوان و دلیل المتعیرین . و از آثار مهم وی به شعر ، دیوان اشعار اوست که در حدود دوازده هزار بیت دارد، و دیگر مشنوی روشنانی نامه است . اشعارش همه در حکمت و موعظه و تشویق مردم به کسب معرفت و دانش و خیرخواهی است .

ناصر خسرو درباره قصر و دربار المستنصر خلیفه فاطمی مصر و حکومت دادگرانه و هوشمندانه وی شرحی آورده و از امن و آسایش که دعایای او داشتند سخنانی گفته است ، در جامع التواریخ رشیدی از ناصر خسرو دو جا بطور اختصار ذکری بیان آمده است . مورد اول این است :

(و ناصر خسرو به آوازه مستنصر از خراسان به مصر آمد و هفت سال در آنجا ساکن بود و هرسال به حجج میرفت و به مصر رجوع نمود (۱) و

۱- در مورد توقف ناصر خسرو در مصر اختلاف است برخی دو سال و برخی چهار سال نیز نوشتند .

آخر به راه حج به بصره آمد و با خراسان گشت و به بلخ دعوت علویان مصر می‌کرد . اعداء قصد او کردند و بر کوه یمکان متواری شد و تا بیست سال بر آنجا بماند و به آب و گیاهی قناعت مینمود) ۲ (

اما مورد دوم، در ضمن بیان شرح احوال حسن صباح عصی نگر پرشور ایرانی که شرح ظهور و اقدامات فکری و سیاسی وی در دروغ های آینده این تأثیل به تفصیل خواهد آمد ، از ناصر خسرو نام برده و نوشته است که : حسن صباح از (ناصر خسرو حجت خراسان تعلیم یافته بود) هرمان اته خاورشناس معروف آلمانی در مورد این بزرگ‌ترین فکر ایرانی (ناصر خسرو) چنین نوشته است : (ابومعین ناصر بن ناصر علوی که از قرار علوم بعد از گرویدن به تشیع ، تخلص (حجت) برخود نهاد و در اشعار سابق کلمات (ناصر) و (ابومعین) بکار میبرد . ماه ذو القعده سال ۳۹۴ هجری در قبادیان نزدیکی بلخ در ایالت خراسان تولد یافته و از اولاد امام علی الرضا فرزند امام موسی کاظم بود و آنچه بدست میآید ، اولین تربیت او در میحط اهل سنت و ظاهرآ در مکتب حنفی بعمل آمد .

چنانکه حتی بعد از تاریخ ۴۲۸ هجری (که سال وفات ابوعلی شیناست و دور نیست ناصر خسرو نزد این حکیم تملذ کرد: باشد) قصیده ای از او مانده که کاملاً صبغة عقيدة سنی دارد (این قصیده را شفر (۳) در مقدمه خود به سفر نامه آورده ولی یک شوق بی آرام دانش جوئی از را برای فراگرفتن کلیه علوم بشری مانند تجویم و فیزیک و هندسه و تاریخ طبیعی و طب موسیقی و منطق و فلسفه

۲- جامع التواریخ رشیدی به اهتمام محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس زنجانی

صفحة ۷۷

۳- شفر

ارسطو سوق میداد و در عین حال همت به تحقیق ادبیان مشهور نظریه دین زرنشتی و یهود و مسیحی و عقاید مانوی و صابئیه و اهل استدلال نهاد و در تعلیم زبانهای بیگانه هم پیشرفت نمود، ولی روح جویای او که تشهی حقیقت بود، هر جا رفت با تحکم و تقلید کورکورانه تهی توخالی مواجه شد و برای حل کیفیت و کمیت مسائل دلیلی پیدا نکرد و چون از این کنجه‌کاویهای بسی ثمر خسته و فرسوده گشت، لاجرم خود را رندانه معروض خوداث جهان ساخت و بزنده‌گانی شهوانی تن درداد، بسی نگذشت که ازین طرز بی‌معنی زندگی نیز متغیر گردید و عزم سیاحت و مطالعه در بلاد اجنبی کرد، مگر بواسطه ارتباط و تبادل نظر پادشاهیان سرزمینها و زبانهای بیگانه پاسخی به پرسش‌های خود که در سینه اش لای محل مانده بود بیابد.

در این سیر و سفر که بحکم آنچه از سفرنامه خود او استنباط می‌شود از سال ۴۳۶ تا ۴۳۶ هجری ادامه داشت و او را تا هندوستان و گویا همچنین به دشت و دیلمان کشانید. امیدش این بود، راهرا به مقصد الهی که آرزویش بود بر ساند ولی افسوس بجهائی نرسید. و درینجا هم کلید رازی که او را بسر- منشاء هستی و شناسائی واقعی خدای تعانی و سر رابطه خدا با عالم و افق گرداند، بدست نیاورد.

درین بین بود که گوئی ناگهان به او الهام شد، مقصد آمال خود را با برگشتن به طریق شرع بجوبید و بازیارت مکه که بسی از قلوب گروندگان را سکینت می‌بخشید، خدشه و تردید و ریب را که آرامش درونی اور امداد مورد تهدید قرار میداد از ساختمان بیرون کند.

پس در ربيع الثانی سال ۴۳۷ هجری به عزم زیارت مکه برآه افتاد و مدت هفت سال ایران و سوریه و فلسطین و عربستان و مصر را گشت و درین

فرست چهار بار به زیارت کعبه و بلاد متبر که مشرق مشرف گشت.

از آنچه درین گشت و گذار از عجایب و زیبائیه‌ها مشاهده نمود، شرحی بسیار جالب در سفرنامه خود آورد و ارزش این مطالب که معلومات متنوع در باب سرزمین و مسائل اجتماعی و دینی و سیاسی آسیای صغیر و مصر در زمان مؤلف یعنی قرن پنجم هجری دارد، نیک معین است، و هنوز اهمیت آن باندازه کافی تقدیر نگشته.

این را نیز باید گفت: در باب اینکه ناصرخسرو که آیا ناصرخسروی که در سفرنامه‌اش سنی بنظرمی‌آید باناصرخسرو و گوینده آن اشعار شیعی یک شخص بوده، یانه، مباحثات طولانی رو داده ولی اکنون بحکم شواهد متعدد از دیوان او که عمدۀ آنها را خود من (هرمان‌انه) استخراج کرده‌ام و آنها با مطالب خاص سفرنامه بطور وافی نطابت می‌کند. باید مسئله شخص واحد بودن شاعر و سفرنامه نویس را حل شده تلقی نمود.

ناصرخسرو آنگاه که در خدمت چغی بیک داوین می‌کائیل برادر طغرل در مر و شغل اموال دیوانی داشت، از مذهب سنی پیروی می‌کرد، و چون از مسافرت به مسقطرالرأس خود برگشت هواخواه مخاصص فاطمیسان مصر و از پیروان فرقه مخفی اسماعیلیه یا باطنیان گشته بود (بطوریکه در تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان تأثیف نگارنده به تفصیل آمده است) متنسبین این فرقه علوی در عقاید خود اهل توحید بودند، و خدا را روح کامل و عقل کل می‌شمردند بهشت و دوزخ را دو تعبیر مجسازی میدانستند. که فقط برای اشخاص جاهل که در مراحل پایین جا دارند امور واقعی شمرده می‌شود، و گرنه در نظر اشخاص مراحل بالاتر بهشت عبارتست از نفسی که به اوج کمال رسیده باشد، و دوزخ عبارتست از نادانی و دوری عنوانه از خدای تعالی همچنین آنان

بین تقسیر تحت‌اللفظی و عرفانی قرآن فرق می‌گذاشتند و از تناسخ صحبت می‌کردند، و به لزوم یک مرشد بزرگ روحانی یا قطب قاتل بودند و دور کن حقیقت انسانی را علم و ایمان میدانستند و درین عقاید از طرفی به تعالیم اخوان الصفا استناد می‌کردند، و از طرف دیگر با تصوف، ایرانی ارتباط مستقیم نداشتند.

این تصوف چنانکه ابن خلدون در مقدمه خود نشان میدهد (۱) به نوبت اقتباساتی از شیعه اسماعیلیه کرده بود. این تحول اساسی در طرز فکر شاعر او را واداشت که نجات و شفای روحانی خود را از اسماعیلیه بجوید.

علت چنان تحولی از قرانتی که از اشعارش بدست می‌آید یکی از جار بود از مراسم قشری و بی‌روحی که در سفر حج مشهود می‌افتد و خود او هم بسا مجبور بود رعایت کند. دوم تأثیر عظیمی بود که شهرزیبای قاهره که هم از مواهب طبیعت و هم از محسنات صنعت زینت یافته بود در افکار او بجا گذاشت. این شهر در آن زمان در آمن و رفاه میزیست و تحت فرمان المستنصر بالله (ابوتیمیم معد بن علی) خلیفه فاطمی رئیس علویان و قائد پیروز شیعیان اداره می‌شد. ناصرخسرو این امیر رادر بعضی تصاویر خود مدح زیادی کرده و قسمت عمده روشنائی نامه خود را در قاهره و تحت حمایت او به - نظم کشیده است (که در آن اگر هم آشکارا نباشد در باطن شرح تحولات روحی خود را بیان میدارد) روشنائی نامه از جهتی مربوط به صفت و آفرینش عالم و از جهت دیگر مربوط به اخلاقیات است.

از جهت اول سخن تاحمدی روی فلسفه ارسسطو و افلاطونی جدید است و سرتاسر مباحث مطابق تعلیم ماوراء الطیبیه ابوعلی سیناست که آنهم از فلسفه یونان سرچشمه گرفته. همچنین درین منظومه از افکار فلسفه مقدم بر ابن سینا

مانند ابونصر فارابی (مقتول در سال ۳۴۳ هجری) و در مواردی عقاید شیعه و نفوذ تصوف کاملاً نمایانست . در این قسمت اخیر است که نقش عمله منظومه مشخص میگردد . یعنی به مقام یک شاهکار کلاسیک شعر پند و اندرزی میرسد و مانند گنجینه‌ای از اصول خردمندی و قواعد زندگی عملی جلوه میکند ، که مخصوصاً در باب شرح فریب این عالم مادی و ذکر بی معنی بودن تفلا برای مال و مقام در دیف آثار معروف محدود بزرگترین گویندگان بعد مانند شیخ عطار و سعدی قرار میگیرد . تمام منظومه به شکل ایات نغز خوش آهنگی مربوط به ستایش آن (نفوس مرحومه) است که در مدّه اقامتش در قاهره تحت تعیمات آنها در آمد و بعنوان مبلغ آنها بود در سال ۴۴ هجری به خراسان برگشت ، یعنی وارد بلخ شد . در این موقع دوبرادرش نیز با او بودند که یکی در سفر مکه با او رفاقت داشت ، و دومی نیز که از خدمتگزاران چفری بیک بود و ابوالفتح نامیده میشد ، بر سر راه به او پیوست . چندی نگذشت که وی بحکم تمایلات شیعی معروض خصومت سخت مردم سنی مذهب گشت . ابتدا از بلخ و بعد از نیشابور مجبور به فرار گردید و ظاهر آدر حوالی سال ۴۵۲ یا ۴۵۳ هجری در یمگان و کوهستان سخت بدخشان پناهنده شد .

چنانکه این مراتب از کتاب (دبستان) و از اشارات و مضماین اشعار مفصل او که همه‌اش از قصاید مرکبست و زندگانی حارجی و روحی وی را تاحدی روشن میسازد ، مستفاد میشود شاعر در یمگان فرقه ناصریه را تأسیس نمود که قرنها در آنجا دوام یافت .

در متنی روشنائی نامه بطوریکه از بیتی در آن بدست میآید تجدید نظر کرد و بعد متنی دیگری مشابه به آن یعنی (سعادت‌نامه) را به سلک نظم کشید و در آن بی‌پرده‌تر از متنی اول بر ضد تقدس ظاهری و حق‌گذگنی و مال‌پرستی

و حماقت و سفاهت‌های زندگی این جهان به ویژه بر ضد معاصری و مظالم امیران و اعیان کشور اشعار سرود و برعکس صنعتگران و کشاورزان را که عمر خود را بواسطه کارهای ساده و سودمند و صلح آمیز صرف مینمایند و در باع و مزارع به آبادی می‌کوشند و گله‌بانی می‌کنند مستایش کرد. همچنین در همان سال در همان شهر کتاب (زادالمسافرین) را در شرح عقاید دینی و فلسفی خود تألیف نمود) (۱)

سخنی پیرامون افسانه‌های مربوط به ناصر خسرو

در کتابهای ایرانی شرح احوال ناصر خسرو بطور مختلف آمده است، بطوریکه درین آنها برخی مجعلو بنظر میرسد، دویهم رفته از شرح حال این نابعه کم نظیر ایرانی سه روایت موجود است که طوبیل ترین آن در خلاصه الاشعار تدقی کاشانی و کوتاهترین آن در هفت اقلیم امین احمد رازی آمده است در صورتیکه روایت آتشکده لطفعلی‌بیک آذر حد متوسط بین آن دو است.

این شرح حال به صورتی که اکنون در دست است به قرن نهم یاده‌م هجری تعلق دارد، زیرا هفت اقلیم که قدیمی‌ترین تألیف شامل این شرح حال است در سال ۱۰۰۲ هجری نوشته شده. اما باید دانست که بسیار پیش از این تاریخ چنانکه از آثار البلاط قزوینی مؤلف به سال ۶۷۵ هجری که یک کتاب جغرافیائی است برمی‌آید (۲)

داستان‌های درباره ناصر خسرو ساخته و گفته شده بود، در داستانها

۱ - تاریخ ادبیات فارسی تالیف هرمان اته آلمانی ترجمه دکتر رضا زاده شفق ص

ناصرخسرو و پادشاه بلخ است و رعایا او را از آن شهر بیرون میکنند وی به
یمگان پناه میرد ، در آنجا با غها و حمامها بسیار زیبا و شگفت انگیز میسازد
و تصاویر و طلسم های نصب میکند که هیچکس بی بهم دیوانه شدن به آنها
نمیتواند نگاه کرد نویسنده شرح یکی از حمامها را که تا زمان وی بربابوده
است به تفصیل تمام ذکر کرده است (۱)

اکنون یکی از دلکش ترین حوادثی را که در شرح حال حمام های مذکور
آمده است در اینجا نقل میکنیم :

(القصه بعد از مشقت بسیار به شهر نیشاپور رسیدیم ، و با ما شاگردی
بود حکیم و فاضل و دانشمند و در تمام شهر نیشاپور هیچکس مارانمی شناخت
آمدیم و در مسجد قرار گرفتیم و در اثنای سیر و طواف و در شهر برد در هر مسجد
و هر مدرسه که میگذرد شیم مرا لعنت میکردند . و به کفر و زندقه نسبت میدادند و
شاگرد من از احتقاد خلق نسيت بمن خبری نداشت روزی در بازار میگذرد شیم
شخصی از مصر مرا دیده بشناخت ، نزد من آمده گفت : ناصرخسرو نیستی و این
برادر تو نیست ؟ من از ترس دسته او بگرفتم و به حرفش مشغول ساختم وی متزل
آوردم و گفتم سی هزار مثقال طلا بستان و این راز را آشکار ممکن ، چون آن
شخص راضی شد ، در حال روحانی را گفتم تا وجه حاضر ساخته و به او دادم
واز متزل خود بیرون کردم پس با ابوسعید به بازار آمده تا بدکان موزه دوزی
رسیدیم ، موزه خود را دادم تا مرمت کند و از شهر بیرون رویم که ناگاه در آن
طرف غوغایی برخاست و موزه دوز بر اثر آن روان شد ، بعد از ساعتی باز گشت
پاره ای گوشت بر سر در فرش کرده ، من سؤال کردم که چه غوغای بود و این چه گوشت

۱ - تاریخ ادبیات ایران تألیف پروفسور ادوارد براون جلد دوم ترجمه فتح الله

است؟ موزه دوزگفت: همانا در این شهر از جمله شاگردان ناصرخسرو شخصی پیدا شده بود با علماء این شهر مباحثه کرده قول او را فقها انکارداشت، هر بک به قول معتمدی تمسل میجویند و او از اشعار ناصرخسرو شعری بر طبق مطلب خود میخواند. فقها از جهت ثواب او را پاره پاره کردند، و من نیز پاره ای از هگوشت او بجهت ثواب بریدم چون بر احوال تلمیذ اطلاع یافتم تاب در من نمانده و موزه دوزرا گفتم: موزه بمن ده که در شهری که شعر ناصرخسرو خوانند، نمیتوان بود. موزه را گرفتم و با برادر خود از نیشابور (۱) بیرون آمدم.

(بقیه در شماره آینده)

۱- برخی نوشته‌اند این واقعه در شهر قزوین اتفاق افتاده است.

هر روز عمر خود را می‌بینیم که با آفتاب از دیوار خانه بالا می‌رود و با چشم‌ها آنرا تا با عمق افق تعقیب می‌کنیم و همین که آخرین دم آن در کام تاریکی محو گردید روی را از آن بر می‌گردانیم و به استقبال روز دیگر می‌روم.

(او را صدا بزنیم)